

رابطه اسلام و تمدن در اندیشه امام خمینی ;

* محسن الویری

** سیدرضا مهدی‌نژاد

چکیده

موضوع رابطه دین و تمدن و نقش دین در فرایند تمدن‌سازی، از مباحث بسیار مهم در حوزه مطالعات تمدنی به شمار می‌رود. این نوشتار درصدد است چستی و چگونگی رابطه دین اسلام و تمدن را در اندیشه امام خمینی ; مورد واکاوی قرار دهد. برای این هدف، با روش توصیفی - تحلیلی، تلاش شده تا به این پرسش پاسخ داده شود که از دیدگاه امام چه نسبتی بین اسلام و تمدن برقرار است؟

نتایج این بررسی، نشانگر آن است که امام خمینی ; با اعتقاد به جامعیت، قلمرو حداکثری و ابعاد دنیوی و اجتماعی دین اسلام، آن را دینی تمدن‌ساز می‌داند که تمدن حقیقی؛ یعنی بالاترین مراتب تمدن را در آن می‌توان یافت. اسلام در گذشته، توانایی تمدن‌سازی خود را به خوبی نشان داده و عامل اصلی افول تمدن اسلامی، دوری از دین بوده و راه احیای آن نیز در بازگشت به اسلام است. لازمه تمدن‌سازی، پویایی اندیشه دینی است. تشکیل حکومت دینی، گامی اساسی در عمل کردن به دین در عرصه حیات اجتماعی مسلمانان و در نتیجه، در تحقق تمدن اسلامی به‌شمار می‌رود و تشکیل امت اسلامی، برای دست‌یابی به تمدن فراگیر اسلامی ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است.

کلیدواژه‌ها

امام خمینی، اسلام، امت اسلامی، تمدن اسلامی، اندیشه دینی، حکومت دینی.

مقدمه

امام خمینی؛ از برجسته‌ترین اندیشمندان مسلمان در دوره معاصر به شمار می‌رود که اندیشه‌ها و افکار ایشان از زوایای گوناگون، از جمله از منظر تمدنی قابل بررسی و تحلیل است. از این منظر، جایگاه امام خمینی به دلیل دارا بودن چند ویژگی برجسته، دارای اهمیت است. نخست این که؛ امام خمینی، اندیشمندی است که حوزه نفوذ اندیشه او فراتر از جهان تشیع، بلکه فراتر از جهان اسلام و در گستره‌ای جهانی بوده و این ویژگی، اندیشه ایشان را در طرازی تمدنی قرار داده است. دوم آن که؛ برخلاف بسیاری از اندیشمندان مسلمان که مواجهه جدی با مسائل اجتماعی نداشته و ندارند، امام خمینی در مواجهه مستقیم با این مسائل بوده و درک عینی از آن داشت و از آن جا که تمدن، ماهیتاً پدیده‌ای اجتماعی است، این شناخت و مواجهه در نوع نگرش تمدنی، بسیار مؤثر است. سومین ویژگی منحصر به فرد ایشان که تجلی عینی ویژگی دوم به شمار می‌رود، این است که امام خمینی، تنها عالم دینی است که در دوره معاصر، یک حکومت دینی تأسیس کرده و خود هدایت و راهبری آن را بر عهده داشته است. این دو ویژگی از این نظر دارای اهمیت است که برخلاف دیگران که بیشتر به عنوان یک اندیشمند و در مقام نظر دیدگاه‌های خود را بیان نموده‌اند، امام خمینی اندیشه خود را با عمل نیز آمیخته است و تجربه عملی او از پیاده‌سازی آموزه‌ها و احکام دین در جامعه، می‌تواند برداشت واقع‌گرایانه‌تری از اندیشه را منعکس نماید. امام خمینی هم در مقام نظر به جامعیت دین اسلام و توانایی حداکثری آن در اداره امور بشر و تأمین نیازهای مادی و معنوی او و حرکت دادن او به سمت پیشرفت و تکامل در ابعاد گوناگون باور داشت و هم در مقام عمل با تشکیل حکومت، تحقق بخشی از اندیشه‌های خود در جامعه را نشان داد.

اگرچه در مورد تمدن اسلامی از دیدگاه امام خمینی، مقالات معدودی به نگارش درآمده است^۱، اما تاکنون موضوع رابطه اسلام و تمدن در اندیشه ایشان بررسی نشده است.

۱. برای نمونه ر.ک: یحیی فوزی و محمود رضا صنم‌زاد، «تمدن اسلامی از دیدگاه امام خمینی»، تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، سال سوم، زمستان ۱۳۹۱، ش ۹؛ محمدرضا ضمیری، «تمدن اسلامی از دیدگاه امام خمینی»، معرفت، سال هجدهم، خرداد ۱۳۸۸، ش ۱۳۸ و حیدر جانعلی‌زاده، «جامعه متمدن از دیدگاه امام خمینی؛ شاخص‌ها، موانع و راه‌حل‌ها»، مطالعات ملی، بهار ۱۳۸۶، ش ۲۹.

پرسش اصلی این نوشتار این است که از منظر امام خمینی، چه رابطه‌ای بین اسلام و تمدن برقرار است؟ به بیان دیگر، میزان و کیفیت رابطه بین اسلام و تمدن از دیدگاه ایشان چگونه است؟ این نوشتار تلاش دارد تا با بررسی آثار و سخنان امام خمینی، نوع نگرش ایشان به «دین و گستره دنیوی و اجتماعی آن» و «مفهوم تمدن و ابعاد آن» و نوع ارتباطی که بین دین و تمدن برقرار می‌نماید را مورد واکاوی قرار دهد.

۱. نقش دین در تمدن

بحث از رابطه دین و تمدن و جایگاه و نقش دین در تمدن، از مباحثی است که متفکران علوم دینی، اجتماعی و فلسفی هر کدام از منظرهای متفاوت، کم‌وبیش بدان پرداخته‌اند، اما به‌رغم این تلاش‌های علمی، این موضوع هنوز جایگاهی شایسته در نظریه‌های تمدنی نیافته است. به گفته یکی از نویسندگان مسلمان معاصر، در بسیاری از نظریات تمدنی، دین به عنوان یک عامل تأثیرگذار یا غایب است و یا به عنوان یک عامل فرعی و متأخر از عامل اساسی و محوری و به عنوان نتیجه و محصول آن در نظر گرفته شده است؛ حال آن‌که بسیاری از تمدن‌های بزرگ بشری مانند تمدن‌های بودایی، برهمنی، بیزانسی و اسلامی و مانند آن اساساً دینی بوده‌اند (جابر، ۱۴۱۰ق: ص ۲۶). صرف نظر از کسانی که در فرایند پیدایش تمدن، جایگاه و نقشی برای دین قائل نبوده و نامی از آن به میان نیاورده‌اند و افراد معدودی که نقش منفی برای دین قائلند، اندیشمندان بسیاری هستند که بر این باورند که دین، عنصر محوری در ساخت یک تمدن است و غالب تمدن‌ها بر محور یک دین شکل گرفته‌اند. در اینجا برای نمونه به دیدگاه برخی از اندیشمندان اشاره نموده و در ادامه به تبیین دیدگاه امام خمینی در مورد رابطه دین اسلام و تمدن خواهیم پرداخت.

از میان تمدن‌پژوهان غربی، توین‌بی از کسانی است که به نقش دین در تمدن‌ها توجه نموده و معتقد است هر سبک تمدنی، تجلی دین موجود در آن است. به اعتقاد وی، دین، منبع نیروی زیستی بوده که تمدن‌ها را به وجود آورده و آنها را زنده نگه داشته است. در طول تاریخ جوامع انسانی، دین تنها نیروی معنوی بوده که جوامع متمدن را در برابر دو بیماری مهلک (جنگ و بی‌عدالتی) منسجم نگه داشته است. عامل اصلی سقوط تمدن‌ها نیز تضعیف باورهای دینی افراد جامعه بوده است. در پی تضعیف دین، تمدن دستخوش تجزیه

اجتماعی داخلی گردیده و در مقابل تهاجم نظامی خارجی شکست خورده و تمدن جدیدی مبتنی بر دین جدید جایگزین تمدن قبل گردیده است (توین بی، ۱۳۷۳: ص ۲۲-۲۳). ویل دورانت، در اثر مشهور خود (تاریخ تمدن) عوامل مؤثر در شکل‌گیری تمدن را شامل چهار دسته از عوامل اقتصادی، سیاسی، اخلاقی و عقلی و روانی دانسته و نقش دین را ذیل عامل اخلاقی بررسی می‌کند (ویل دورانت، ۱۳۹۱: ص ۴۰). وی سنن اخلاقی را از ارکان تمدن دانسته و معتقد است تمام تمدن‌ها بر پایه ضمانت‌های فوق طبیعی که دین به اخلاق داده، بنا شده است (همو، ۱۳۷۱: ص ۲۴۴). فیلیکس کانشنی معتقد است، تمدنی که در دین ضعیف باشد، در همه جا تَرَک برمی‌دارد. البته اذعان می‌کند که ادیانی می‌توانند تمدن‌ساز باشند که علاوه بر بُعد اخلاقی، ابعاد مادی و دنیوی زندگی بشر را نیز در بر گیرند. وی معتقد است؛ پیشرفت تمدن، بیشتر وابسته به امور انتزاعی و معنوی است نه مادی (بابایی، ۱۳۹۵: ص ۹۵-۹۷). در میان دین‌پژوهان غربی نیز افراد بسیاری هستند که به نقش دین در تمدن اشاره نموده‌اند. برای نمونه، پل تیلیخ، دین‌پژوه مسیحی معاصر معتقد است؛ هیچ تمدنی بدون دین نیست. لئونارد سویدلر نیز می‌گوید: دین در قلب هر تمدنی جای دارد (همتی، ۱۳۹۰: ص ۳۵).

در بین اندیشمندان مسلمان، این نگرش برجسته‌تر است و بسیاری از اندیشمندانی که از تمدن سخن گفته‌اند، به نقش دین در تمدن اشاره نموده‌اند. مالک بن نبی، اندیشمند معاصر الجزایری با تفصیل بیشتری به موضوع تمدن و نقش دین در آن پرداخته است. از نظر بن نبی، هر تمدنی شامل سه عنصر اساسی است که از ترکیب آن، تمدن به وجود می‌آید. به بیان دیگر، معادله تمدنی از نظر وی عبارت است از: تمدن = انسان + خاک + زمان. اما فقط وجود این عناصر به تمدن نمی‌انجامد. بن نبی، نقش دین را ترکیب این عناصر تمدنی با یکدیگر می‌داند؛ به گونه‌ای که بدون وجود آن تمدنی پدید نمی‌آید. از نظر وی، همان‌گونه که وجود هیدروژن و اکسیژن به تنهایی برای به دست آمدن آب کافی نیست و نیاز به ترکیب‌کننده‌ای است، برای به وجود آمدن تمدن نیز، به «ترکیب‌کننده تمدنی» یا «خمیرمایه تمدنی» نیاز است که این خمیرمایه در ترکیب عناصر سه‌گانه یادشده با یکدیگر تأثیرگذار است، اما این ترکیب‌کننده تمدنی چیست؟ تحلیل تاریخی نشان می‌دهد که خمیرمایه‌ای که همواره، با ساخت و ساز تمدن در تاریخ همراه بوده است، «اندیشه دینی» است (بن نبی، ۱۹۹۲: ص ۴۹-۵۰).

در باب موضوع این نوشتار؛ یعنی رابطه اسلام و تمدن نیز دیدگاه‌هایی وجود دارد. محمد عماره در کتاب *هذا هو الاسلام* به موضوع «دین و الحضارة» پرداخته و یکی از عوامل برتری اسلام بر سایر ادیان را این می‌داند که اسلام به مثابه دین، دولت و تمدن است. در واقع اسلام، دینی است که از ابتدای ظهورش در کنار هدایت قلب‌ها به سوی ایمان به خداوند، تمدنی را نیز پایه‌گذاری نمود، برخلاف مسیحیت که قرن‌ها پس از ظهور خود منجر به پیدایش تمدن گردید (عماره، ۲۰۰۵: ص ۲۳).

عباس محمود العقاد نیز در کتاب *الاسلام والحضارة الانسانية* به موضوع نقش اسلام در تمدن بشری پرداخته و معتقد است، برخلاف سایر ادیان که نقش مهمی در تمدن بشری نداشته‌اند، مسئولیت وارد کردن امت‌ها در تمدن، به اسلام واگذار گردیده و این مزیت منحصر به فرد اسلام است (العقاد، ۱۹۹۹: ص ۱۵۵). محمد کمال شبانه در کتاب *الاسلام، فکراً وحضارةً* بین اندیشه و تمدن اسلامی ارتباط قائل شده و این دو را از یکدیگر انفکاک ناپذیر می‌داند (شبانه، ۱۴۲۹ق: ص ۱۰) انس نادر در کتاب *الفطرة الالهية و أشكال الحضارة* با نگاهی عام بین بُعد دینی و فطرت الهی انسان و تمدن ارتباط مستقیم و مؤثری قائل گردیده است (نک: نادر، ۲۰۱۱).

مستشرقان نیز آثار متعددی در زمینه تمدن اسلامی نوشته‌اند و در آن به رابطه اسلام و تمدن اشاره نموده‌اند. آندره میکل فرانسوی، در کتاب *اسلام و تمدن اسلامی*، بحث‌های مختصری در این باره مطرح کرده است. مشابه این رویکرد را در کتاب *تمدن اسلامی ژوزف بورلو* نیز می‌توان یافت. گوستاو فون گرونباوم در کتاب *اسلام قرون وسطی؛ تاریخ و تمدن*، به تبیین رابطه اسلام و تمدن و وجوه گوناگون تمدن اسلامی، پرداخته است. از نظر فون گرونباوم، تمدن اسلامی، محصول تعامل سنت بزرگ؛ یعنی دین اسلام با سنن کوچک؛ یعنی خرده‌فرهنگ‌های محلی در جوامع اسلامی است. در عین حال، وی برای فرهنگ‌های دیگر مانند مسیحیت، یهودیت، یونان، ایران و مشرق زمین نقش مهمی در شکوفایی تمدن اسلامی قائل است. مارشال هاجسن نیز در کتاب *اعجاز اسلام خود*^۱ به

1. *The Venture of Islam, Conscience and History in a World Civilization, The Classical Age of Islam.*

موضوع رابطه اسلام و تمدن پرداخته و رابطه میان وحدت و تنوع در تمدن اسلامی را بررسی کرده است (نک: بابایی، ۱۳۹۳ و همتی گلپان، ۱۳۹۳).

صرف نظر از گروه اندکی که اعتقادی به رابطه دین و تمدن ندارند، به طور کلی می توان دیدگاه های اندیشمندان در باب رابطه دین و تمدن را به چند گونه زیر دسته بندی نمود:

۱. گروه نخست با رویکرد حداکثری، دین را خاستگاه و زیرساخت تمدن می دانند و بر این اساس معتقدند؛ غالب تمدن ها مبنای دینی داشته و از درون ادیان بزرگ برخاسته اند؛

۲. گروهی دیگر، دین را عامل انسجام بخش عناصر تمدنی و خمیرمایه سازه های تمدنی می دانند و معتقدند بدون حضور و ایفای نقش دین، صرف وجود این عناصر و سازه ها به تمدن نمی انجامد؛

۳. گروه سوم، دین را روح تمدنی و وجه معنوی آن می دانند و معتقدند؛ تمدن بدون دین مانند کالبدی بدون روح است که جانی در بدن ندارد؛

۴. گروه چهارم، دین را یکی از عناصر و مؤلفه های تمدن می دانند و معتقدند؛ دین در عرض عناصر دیگر و بسان آن ها در ساخت تمدن دخیل است؛

۵. و بالأخره گروه پنجم با رویکرد حداقلی، نقش دین را در ساخت تمدن، محدود به حوزه های خاص فردی، اخلاقی و معنوی نموده و در حوزه های مادی و اجتماعی این نقش را کم رنگ می شمارند.

۲. مفهوم تمدن در اندیشه امام خمینی

با مرور نوشته ها و سخنان امام خمینی می توان گفت تمدن، موضوعی نیست که به طور مستقل برای ایشان مطرح بوده باشد؛ اما از آن رو که به نوعی در مواجهه فکری با این مفهوم قرار داشته، دیدگاه های خود را درباره آن بیشتر در قالب نقد برداشت غربی از تمدن و نفی انتساب «مخالفت با تمدن» به دین و روحانیت بیان نموده است. در اندیشه امام، تمدن، تعریف واحد و مشخصی ندارد و بسته به موارد استعمال این واژه، معانی متفاوتی نیز می یابد. در آثار و گفتار ایشان، تمدن همراه با کلماتی چون پیشرفت، ترقی، تعالی و تجدد

به کار رفته است. از بررسی مجموع این موارد می‌توان به این نتیجه رسید که از نگاه امام خمینی، تمدن به معنای کلی «پیشرفت در ابعاد مادی و غیر مادی» است. ایشان، توسعه فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، حاکمیت دین و قانون و خضوع در برابر آن، وجود آزادی‌های مشروع، استقلال فرهنگی، سیاسی و اقتصادی و عدالت اجتماعی را از شاخصه‌ها و آثار تمدن می‌داند (امام خمینی، ۱۳۶۸، ج ۳: ص ۳۶۸).

به‌طور کلی در اندیشه حضرت امام، دو مفهوم متمایز از تمدن ارائه گردیده است: نخست، مفهوم مثبت که در مورد تمدن مبتنی بر دین دیده می‌شود؛ تمدنی که در عین توجه به ابعاد مادی، محوریت را به ابعاد معنوی حیات بشر داده و تکیه‌گاه اصلی خویش را بر تکامل معنوی انسان در کنار پیشرفت مادی می‌گمارد.

دوم، مفهوم منفی که در مورد تمدن مادی و غیردینی دیده می‌شود؛ تمدنی که اصالت و محوریت را به مادیات داده و از معنویات به کلی غافل گردیده یا آن را در حاشیه گذارده و به صورت فرعی بدان می‌نگرد. در این تمدن، آنچه مهم است، توسعه همه‌جانبه مادی جامعه در حوزه‌های اقتصادی، صنعتی و رفاهی است. مفهوم مثبت از تمدن را عموماً در مواردی می‌توان مشاهده نمود که ایشان واژه تمدن را نسبت به اسلام و انقلاب و علمای دین به کار برده و در مقابل، مفهوم منفی تمدن غالباً در مورد تمدن غربی و تمدن شاهنشاهی به کار رفته است.

در بسیاری از مواردی که امام واژه تمدن را در مورد غرب به کار برده است، تصویری کاملاً مادی از تمدن را در ذهن دارد و با دیده منفی و انتقادی در مورد آن سخن می‌گوید. ایشان ضمن انتقاد به برداشت و تفسیر مستشرقان از تمدن، معتقد است؛ مستشرقان هنگامی که از تمدن سخن گفته‌اند، بیشتر به ساختمان‌های بلند و بناهای عالی و زیبا و مانند آن محدود شده‌اند و همین برداشت خویش را بر تمدن اسلامی نیز تحمیل نموده‌اند. ایشان با مخالفت با این برداشت، معتقد است تمدن صرفاً دارای جنبه مادی نیست، بلکه ابعاد معنوی آن مهم‌تر است و باید بر این بُعد بیشتر تأکید و توجه کرد (همان: ج ۱: صص ۱۱۰ و ۲۹۳).

بر این اساس می‌توان گفت در اندیشه امام خمینی، تمدن واژه‌ای دوسویه است که هم می‌تواند دارای معنای مثبت باشد و هم منفی و این بستگی بدان دارد که ما چه تصویری از

تمدن ارائه نموده و بر چه بنیان‌هایی آن را استوار نماییم و چه مظاهر و نمودهایی برای آن در نظر بگیریم. ایشان به صراحت بیان می‌کند که این چیزی که در برخی جوامع به نام تمدن وانمود می‌شود، اگر به درستی در آن تأمل کنیم، در حقیقت تمدن نیست، بلکه به توحش نزدیک‌تر است (همان: ج ۸: ص ۳۰۹). بنابراین، در مجموع می‌توان گفت؛ تمدن به معنای حقیقی آن در اندیشه امام خمینی، محدود به توسعه مادی نیست و پیشرفت و تکامل جامعه در ابعاد مادی و معنوی را دربرمی‌گیرد.

۳. دین و گستره دنیوی و اجتماعی آن

نوع نگرش هر اندیشمندی به قلمرو دین، می‌تواند زمینه‌ساز پیوند یا گسست آن از تمدن باشد. هرچه قلمرو دین را گسترده‌تر دانسته و بیشتر دربرگیرنده ابعاد دنیوی و اجتماعی حیات بشر بدانیم، زمینه پیوند آن با تمدن بیشتر خواهد شد و در مقابل، هرچه دین را به حوزه معنوی، اخروی و فردی بشر محدودتر نماییم، دست آن از تمدن‌سازی نیز کوتاه خواهد گردید. دلیل این امر این است که اساساً تمدن، پدیده‌ای دنیوی و اجتماعی است و یا نمود عینی آن در این دو حوزه پدیدار می‌گردد. تمدن، امری فردی و اخروی نیست؛ اگرچه بدون تردید، فرد و آخرت در ساخت تمدن دخیل‌اند، اما در حیات دنیوی و اجتماعی بشر است که تمدن ظهور و بروز می‌یابد. بر این اساس می‌توان گفت، نوع نگرش دینی هر اندیشمندی، تعیین‌کننده نوع نگرش تمدنی او نیز خواهد بود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۳-۱. جامعیت و قلمرو حداکثری دین

امام خمینی از اندیشمندانی است که عمیقاً معتقد به جامعیت و حضور حداکثری دین در حیات بشر است. اعتقاد به اسلام، به عنوان دین جامعی که برای تمام ابعاد وجود انسان و در تمامی زمینه‌ها برنامه دارد (همان: ج ۱۰: ص ۴۴۹)، از باورهای بنیادین امام خمینی به شمار می‌رود. ایشان معتقد است، برخلاف مکتب‌های مادی که تک‌بُعدی هستند و فقط به ظواهر و بُعد مادی وجود انسان پرداخته‌اند (همان: ج ۱۱: ص ۱۲۵) و برخی ادیان توحیدی مانند مسیحیت که فقط به ابعادی معنوی و فردی توجه نموده‌اند؛ اسلام، دینی است که در عین توجه به معنویات و تربیت و تهذیب نفسانی انسان‌ها، به مادیات و تربیت مردم در نوع

نگرش به مادیات و چگونگی بهره‌مندی از آن نیز عنایت دارد. اسلام، در تمام شئون فردی و اجتماعی و مادی و معنوی و فرهنگی و سیاسی و نظامی و اقتصادی دخالت و نظارت دارد و از هیچ نکته بسیار ناچیز که در تربیت انسان و جامعه و پیشرفت مادی و معنوی نقش دارد، فروگذار ننموده است (همان: ج ۵: ص ۱۱۹). امام خمینی با نگرش تک‌بُعدی به دین کاملاً مخالف است و معتقد است؛ کسانی که طرفِ معنویت را گرفته و اجتماع را رها کردند و طایفه‌ای که طرف اجتماع را گرفته و آن طرف را رها کردند، هیچ کدام اسلام‌شناس نیستند. اسلام‌شناس واقعی، کسی است که اسلام را با هر دو بُعد مادی و معنوی آن بشناسد (همان: ج ۴: ص ۱۹۰). اسلام، جامع تمام جهات مادی و معنوی و غیبی و ظاهری است (همان: ج ۲: ص ۱۸۵). خداوند بر اساس رحمتی که نسبت به بندگان خود دارد، تمام اسباب و لوازم رشد و سعادت در زندگی دنیوی و اخروی را برای بشر فراهم ساخته است. تعلیمات انبیا، هم برای نشئه اخروی و مقام روحانی انسان و هم برای نشئه دنیوی و مقام ملکی انسان است (امام خمینی، ۱۳۷۷، «الف»: ص ۳۸۷). امام معتقد است، قرآن و سنت شامل همه دستورات و احکامی است که بشر برای سعادت و کمال خود بدان نیازمند است و همه چیزهایی که در پیشرفت و تکامل انسان دخیل است (همو، ۱۳۶۸، ج ۳: ص ۳۴۹). جامعیت قرآن، مخصوص ابعاد معنوی نیست، بلکه مادیات را هم دربرمی‌گیرد، اما آن را تابع معنویات قرار می‌دهد (همان: ج ۵: ص ۵۳۲). ایشان با ردّ تبلیغات سوء دشمنان اسلام مبنی به این که اسلام، دین زندگی نیست و برای اداره جامعه نظامات و قوانین ندارد و فقط محدود به برخی احکام فرعی و اخلاقیات است؛ معتقد است، نسبت اجتماعیات قرآن به آیات عبادی آن از صد به یک هم بیشتر است. از نظر ایشان، در مورد حدیث نیز وضعیت مشابهی وجود دارد و از یک دوره کتاب حدیثی که حدود ۵۰ کتاب است و همه احکام اسلام را دربردارد، تنها سه چهار کتاب مربوط به عبادات، چند کتاب مربوط به اخلاقیات و مابقی آن مربوط به اجتماعیات، اقتصاد، حقوق، سیاست و تدبیر جامعه است. به اعتقاد امام، در شرایطی که غرب در توحش و شرق در استبداد و اشرافیت و تبعیض به سر می‌برد و اثری از قانون در آن وجود نداشت، خداوند به وسیله پیامبرش، قوانینی فرستاد که انسان از عظمت آن به شگفت می‌آید؛ قوانینی که از پیش از انعقاد نطفه تا مرگ انسان، وظایف عبادی، امور اجتماعی و سیاسی، حقوق و قضا، معاملات، روابط و حقوق بین‌الملل را

دربرمی‌گیرد و هیچ موضوع حیاتی نیست که در اسلام حکمی درباره آن وجود نداشته باشد (همو، ۱۳۷۳: ص ۴-۶). همچنان که امام با دیدگاه کسانی که دین را به معنویات و فردیات فرو می‌کاهند، مخالف است، با نگرش کسانی که قصد دارند تفسیری دنیوی از اسلام ارائه دهند نیز مخالفت نموده و ضمن رد دیدگاه آنان می‌گوید: مکتب اسلام، یک مکتب صرفاً مادی نیست، بلکه مادیات را در پناه معنویات قبول دارد (همو، ۱۳۶۸، ج ۷: ص ۱۵-۱۶).

۲-۳. نگرش نظام‌وار به دین

یکی از ویژگی‌های اندیشه امام خمینی، نگرش نظام‌وار به دین است. بدین معنا که دین را مجموعه‌ای از اجزای پراکنده، بدون ارتباط منسجم و نظام‌مند با یکدیگر نمی‌داند، بلکه معتقد است دین اسلام یک نظام جامع، دارای خُرده‌نظام‌های گوناگون است که مجموعاً اهداف خاصی را دنبال نموده و در قالب یک نظام کلی و جامع در صدد تأمین سعادت دنیوی و اخروی بشر است. امام خمینی معتقد است: اسلام از هنگام ظهور خود متعرض نظام‌های حاکم در جامعه بوده و دارای سیستم و نظام خاص اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی بوده است که برای تمامی ابعاد و شئون زندگی فردی و اجتماعی قوانین خاصی وضع کرده است. اسلام در حین توجه به مسائل عبادی انسان، چگونه زیستن و چگونگی برقراری روابط اجتماعی بین انسان‌ها و بین جامعه اسلامی با سایر جوامع را نیز می‌آموزد. بنابراین مفهوم رهبری دینی نیز در همه شئون جامعه معنا دارد؛ چون اسلام، هدایت جامعه را در همه شئون و ابعاد جامعه بر عهده دارد (همان، ج ۵: ص ۳۸۹).

۳-۳. اولویت بُعد معنوی بر مادی

نکته آخر این که، این جامعیت دین و توجه هم‌زمان آن به ابعاد مادی و معنوی و دنیا و آخرت، به معنای یکسان‌انگاری آن‌ها و عدم اولویت یکی از این دو بُعد بر دیگری نیست؛ بلکه در برتری بُعد معنوی بر بُعد مادی تردیدی وجود ندارد. این اعتقاد، برخاسته از متن دین است که حیات اخروی را جاودانه و زندگی دنیوی را فانی می‌شمارد. طبعاً به دلیل برتری زندگی اخروی نسبت به زندگی دنیوی، تعالی معنوی نیز نسبت به پیشرفت مادی از

اولویت برخوردار است. به علاوه، پیشرفت مادی نیز باید در چارچوب تعالی معنوی بوده و حیات دنیوی باید در خدمت حیات اخروی و تعالی معنوی قرار گیرد. تنها در این صورت است که دنیا و حیات دنیوی ارزش می‌یابد، در غیر این صورت دنیا، ارزش مستقلی ندارد. امام خمینی به صراحت معتقد است؛ بُعد معنوی حیات انسان بر بُعد مادی اولویت و برتری دارد (همان: ج ۱۰: ص ۲۷۵-۲۷۶). از نظر وی، انبیاء نیز برای این آمده‌اند که راه رسیدن به سعادت و زندگی جاودان را به انسان نشان دهند، به گونه‌ای که انسان طبیعی و مادی به انسان لاهوتی، ربانی و روحانی تبدیل شود (همو، ۱۳۷۷، «ب»):

ص ۲۹۷. ایشان معتقد است، مکاتب توحیدی مانند اسلام، در عین توجه به مادیات، هدف و مقصدشان این است که انسان‌ها را به گونه‌ای تربیت کنند که مادیات حجاب برای معنویات واقع نشود، بلکه در خدمت معنویات قرار گیرد (همو، ۱۳۶۸، ج ۸: ص ۲۳۷). بر این اساس است که تمدنی که اسلام در پی ایجاد آن است، تمدنی معنویت‌محور است، نه تمدنی صرفاً مادی.

۳-۴. دین اسلام در بالاترین مراتب تمدن

با عنایت به آنچه در مورد جامعیت دین اسلام گفته شد، اعتقاد امام خمینی به رابطه دین اسلام و تمدن، بسیار عمیق بوده و آن را در بالاترین سطح می‌داند. ایشان در موارد متعدد در پاسخ به کسانی که اسلام را مخالف تمدن و پیشرفت معرفی نموده، با صراحت و قاطعیت می‌گویند: اسلام نه تنها با تمدن مخالف نیست (همان: ج ۱: ص ۲۹۴)، بلکه دینی تمدن‌ساز (همان: ج ۸: ص ۵۱۶) و از پایه‌گذاران تمدن بزرگ در جهان بوده است (همان: ج ۵: ص ۲۰۴)؛ دینی که با آموزه‌های خاص خود، موفق شد تمدنی نوین را در جهان بنیان گذارد. به باور امام، اسلام، در بالاترین مراتب تمدن است (همان: ج ۱: ص ۳۰۱) و تمدنی که برای تحقق آن تلاش می‌کند، در عالی‌ترین درجه آن است (همان: ج ۸: ص ۴۱۵). از نظر ایشان، آن چیزی که ضامن تحقق یک جامعه متمدن است، مکتب انسانیت (یعنی اسلام) است (همان: ج ۹: ص ۸۲). اعتقاد امام به تمدن‌سازی اسلام به گونه‌ای است که معتقد است؛ تمدن حقیقی در اسلام وجود دارد و اساساً تحقق اسلام مساوی با تمدن است (همان: ج ۸: صص ۱۰۲ و ۳۰۹).

امام خمینی در پاسخ به کسانی که نسبت مخالفت با تمدن را به اسلام می‌دهند، می‌گوید: چگونه اسلام با تمدن مخالف است؟ در صورتی که توانست چندین قرن، دنیا را زیر چتر فرهنگ و تمدن خود حفظ کند (همان: ج ۱: ص ۳۷۴ و ج ۸: ص ۵۱۶) و ممالک اسلامی با عملی شدن نیمی از قانون اسلامی، بالاترین تمدن را به جهان نشان دادند (همان: ج ۱: ص ۳۰۱ و ج ۵: ص ۲۰۴-۲۱۶)؛ اسلامی که بیشترین تأکید را بر اندیشه و فکر قرار داده و انسان را به آزادی از خرافات و همه قدرتهای ارتجاعی و ضد انسانی دعوت می‌کند، چگونه ممکن است با تمدن و پیشرفت و نوآوری‌های مفید که حاصل تجربه‌های بشر است، مخالفت داشته باشد (همان: ج ۵: ص ۴۰۹). از نظر ایشان، اسلام، نه تنها با تمدن مخالف نیست، بلکه برای پیشرفت تمدن بشری می‌کوشد (همان: ج ۸: ص ۴۱۵) و تنها مکتبی است که می‌تواند جامعه بشری را هدایت نموده و پیش برد (همان: ج ۵: ص ۴۳۷).

۵-۳. تمدن حقیقی؛ تمدنی دین‌محور و معنویت‌گرا

در نگرش امام، تمدن حقیقی و متعالی، تمدنی است که بر پایه دین و معنویت استوار شده باشد و تمدنی که از دین، گریزان و با آن در تقابل و تضاد است، تمدنی مادی و پست به شمار می‌رود. بالاترین مرتبه تمدن در نگرش امام، تمدن مهارشده در بُعد مادی است. این مهار [مادی] اهمیت و ضرورت ویژه‌ای دارد و باید با عنایت به بعد معنوی و خطوط قرمز دین صورت پذیرد (همان: ج ۸: ص ۵۱۶). بر این اساس است که ایشان تصریح می‌کند؛ اسلام با ترقی و پیشرفت و با مظاهر تمدن مخالف نیست، اما هنگامی که این مظاهر تمدنی از حالت طبیعی خود خارج و ماهیتی ضد دین پیدا کرد و به نام تمدن، ریشه و اساس دین مورد تهاجم قرار گرفت، دین نیز با آن مخالف است. در حقیقت آنچه مورد مخالفت دین است، صورت تحریف‌شده از مظاهر تمدن است؛ نه اصل تمدن و همه مظاهر آن (همان: ج ۴: ص ۴۸).

از دیدگاه امام، دل‌بستگی و محدود شدن به دنیا و امور مادی، تضاد با مصالح ملت، نفوذ اجانب و نفوذ فرهنگ مبتذل غربی، گسترش فساد و فحشا، دروغ، تهمت و افترا، از جمله مهم‌ترین آسیب‌ها و تحریف‌های مظاهر تمدنی به شمار می‌آیند که موجب مخالفت دین با آن می‌شود (همان: ج ۵: ص ۲۶۲، ج ۸: ص ۵۱۳ و ج ۲۱: ص ۲۷۷). یکی از این عوامل،

بهره‌برداری سوء از مظاهر تمدنی برای گسترش فساد در جامعه است. از این‌روست که مخالفت اسلام با این مظاهر، در حقیقت مخالفت با فساد است؛ نه با اصل آن (همان: ج ۴: ص ۳۹۷). ایشان تصریح می‌کند که اگر مراد از تمدن، نوآوری‌ها، اختراعات و پیشرفت‌های صنعتی بشر است، هیچ‌گاه اسلام و هیچ مذهب توحیدی مخالفتی با آن نکرده و نخواهد کرد، بلکه علم و صنعت مورد تأکید اسلام و قرآن است؛ اما اگر مراد از تمدن، آن چیز است که برخی از روشنفکران می‌گویند؛ یعنی آزادی بی‌حد و حصر و فحشا، تمام ادیان آسمانی و دانشمندان و عقلا با آن مخالف‌اند (همان: ج ۲۱: ص ۴۰۶). نمونه این مظاهر تمدنی، رسانه‌ها، دانشگاه و حقوق زنان است که اسلام با آن موافق است، اما هنگامی که تبدیل به ابزاری برای اشاعه فساد و فحشا، دروغ و تهمت شد، با آن مخالف است (همان: ج ۱: ص ۲۹۹؛ ج ۱۵: ص ۴۱۵ و ج ۵: ص ۲۱۶).

۳-۶. پویایی اندیشه دینی، لازمه تمدن‌سازی

دین، اگر توانایی انطباق با زمان را نداشته باشد، توانایی خود را برای پاسخ‌گویی به نیازهای روز جوامع و در نتیجه، تمدن‌سازی از دست می‌دهد. از ویژگی‌های اندیشه امام خمینی، تفسیری متفاوت و پویا از اجتهاد بود. ایشان، فهم و تطبیق دین بر زندگی انسان معاصر و در نظر داشتن نقش زمان و مکان در شیوه استنباط را از لوازم اصلی و حاکی از واقع‌بینی در فقاهت می‌داند. امام معتقد بود، اجتهاد باید به گونه‌ای مورد استفاده قرار گیرد که توانایی پاسخ‌گویی به نیازهای روز و پیچیده جامعه را داشته باشد. بر این اساس، ایشان اجتهاد مصطلح موجود در حوزه‌های علمیه را برای شناخت درست جامعه و برنامه‌ریزی برای مسلمانان کافی نمی‌دانست و معتقد بود مجتهد باید نسبت به مسائل زمان خود آگاهی داشته و شناخت درستی از جامعه و مسائل زمان خود داشته باشد (همان: ج ۲۱: صص ۴۷، ۹۷ و ۲۸۹) تا توانایی پاسخ‌گویی به نیازهای روز جامعه را دارا باشد. این نوع نگرش به اجتهاد، می‌تواند زمینه پویایی اندیشه دینی و انطباق آن با تمدن را فراهم سازد. ایشان در پاسخ به یکی از فضلاء قم و در نقد دیدگاه‌های فقهی وی می‌گوید: «آن‌گونه که جناب‌عالی از اخبار و روایات برداشت دارید، تمدن جدید به کلی باید از بین برود و مردم کوخ‌نشین بوده و یا برای همیشه در صحراها زندگی نمایند» (همان: ج ۲۱: ص ۳۴). امام معتقد است

حوزه‌ها و روحانیت باید نبض تفکر و آینده جامعه را در دست داشته باشند و همواره چند قدم جلوتر از حوادث آینده و نیازهای جدید جامعه، مهبیای عکس‌العمل مناسب باشند. ایشان، اجتهاد را محدود به علوم معهود در حوزه‌ها نمی‌داند، بلکه معتقد است؛ اجتهاد در مسائل اجتماعی و سیاسی و مصالح جامعه نیز جاری و ساری است و کسی که در این امور مجتهد نیست، نمی‌تواند زمام جامعه را به دست گیرد. بر این اساس، معتقد است؛ در حکومت اسلامی همیشه باید باب اجتهاد باز باشد و طبیعت نظام اسلامی اقتضا می‌کند که نظرات اجتهادی - فقهی در زمینه‌های مختلف ولو مخالف با یکدیگر آزادانه عرضه شود و کسی توان و حق جلوگیری از آن را ندارد (همان: ج ۱۲: ص ۴۷).

از بررسی آثار امام خمینی روشن می‌شود که فقه پویا در اندیشه ایشان، همان اجتهاد بر اساس بنیان‌های فقه سنتی و اجتهاد جواهری است که با توجه به شناخت دقیق‌تر موضوعات و دوری از تنگ‌نظری‌های متحجرانه و درک وسیع و نگاه کلان، عناصر تعیین‌کننده‌ای همچون زمان و مکان را بازشناخته و تأثیر آنها را در تعیین هویت موضوعات به روشنی درک می‌کند و مصالح عامه را با دقت نظر تشخیص می‌دهد و با چنین ره‌آوردی از شناخت، به جستجو برای کشف حکم از طریق روش‌های معهود در بنیان فقه سنتی و اجتهاد جواهری می‌پردازد. فقه و اجتهاد جواهری در منظر ایشان، روشی متعالی در بستر فقه سنتی است که با استناد به منابع اصیل فقه‌ت و جامع‌نگری و واقع‌بینی می‌کوشد تا احکام اسلامی را از حوزه فردی به عرصه‌های اجتماعی و جهانی آورده و زندگی اجتماعی مسلمین را در پرتو احکام عالی‌ه اسلامی به سعادت دو جهانی رهنمون شود. با چنین نگاهی به فقه است که امام، حکومت را فلسفه عملی تمامی فقه در تمام زوایای زندگی انسان‌ها می‌داند و معتقد است؛ حکومت، نشان‌دهنده جنبه عملی فقه در برخورد با تمامی معضلات اجتماعی، سیاسی و نظامی و فرهنگی است (همان: ج ۱۲: ص ۲۸۹).

چنین تفکری، زمینه جمود و انجماد در اندیشه دینی را از بین برده و با چنین تفسیری از اجتهاد، اندیشه دینی همواره پویایی خود را حفظ خواهد کرد و توانایی حرکت و همگامی با زمان و هماهنگی با مکان را خواهد داشت و بدین سان است که توانایی تمدن‌سازی در هر زمان و مکانی را نیز خواهد داشت. با چنین تفسیری از دین و اجتهاد است که امام خمینی، اعتقاد به ظرفیت و توانایی تمدن‌سازی اسلام دارد.

۴. نقش حکومت دینی در تحقق تمدن اسلامی

به اعتقاد بسیاری از نظریه پردازان تمدنی، نظام سیاسی و حکومت، از ارکان هر تمدنی به شمار می‌رود. بنابراین، اگر دین بخواهد نقشی در تمدن‌سازی ایفا نماید، نمی‌تواند در حوزه سیاست و نظام سیاسی دخالتی نداشته باشد. امام خمینی از اندیشمندان مسلمانی است که عمیقاً معتقد به این رابطه بوده و از نظریه پردازان و مؤسسان حکومت دینی پس از دوره صدر اسلام به شمار می‌رود.

۱-۴. پیوند دین و سیاست و ضرورت تشکیل حکومت دینی

امام خمینی با اعتقاد راسخ به پیوند دین و سیاست، در تبیین ضرورت تشکیل حکومت دینی معتقد است؛ اسلام دارای قوانین جامعی است، اما صرف وجود قوانین برای اصلاح جامعه کافی نیست و برای اثربخشی قانون در اصلاح جامعه و سعادت بشر، وجود حکومت و تشکیلات اجرایی ضروری است. از این‌روست که خداوند در کنار آن قوانین، حکومت را هم پیش‌بینی کرده است. امام معتقد است، پیامبر اکرم ﷺ پایه سیاست را در دیانت گذارده و تشکیل حکومت داده و خود ایشان در رأس این حکومت اسلامی قرار داشت و علاوه بر بیان و تفسیر نظامات اسلام، به برقراری عملی آن نیز همت گماشته بود تا دولت اسلامی را به وجود آورد و همین امر نیز ضرورت تعیین خلیفه پس از پیامبر را مهم گردانیده بود؛ به گونه‌ای که بدون آن، پیامبر رسالت خویش را به اتمام نمی‌رساند. جامعه اسلامی پس از پیامبر، نیاز به کسی داشت که قوانین را اجرا کرده و نظامات اسلامی را در جامعه برقرار نماید تا سعادت دنیا و آخرت مسلمانان را تأمین نماید؛ چراکه وجود قانون به تنهایی، سعادت بشر را تأمین نمی‌کند بلکه اجرای عملی و پیاده‌سازی قوانین در جامعه مهم‌تر است. ایشان، ضرورت عقل و شرع و تشکیل حکومت توسط پیامبر اکرم ﷺ و تعیین جانشین توسط ایشان، اتفاق مسلمانان، ماهیت و کیفیت قوانین اسلام و جامعیت نظامات و مقررات آن در حوزه‌های گوناگون اجتماعی را از دلایل ضرورت تشکیل حکومت در اسلام می‌دانند. از آن‌جا که احکام اسلام محدود به زمان و مکان خاصی نیست و تا ابد لازم‌الاجراست، بدیهی است که اجرای احکام نیز محدود به زمان حیات پیامبر ﷺ نبوده و تا ابد ضروری است. عدم تشکیل حکومت، منجر به محدود ماندن دین به برخی

احکام فرعی خواهد گردید که محدود به حوزه فردی است و تأثیری در بستری اجتماعی و سیاسی ندارد. ایشان معتقد است، انکار ضرورت تشکیل حکومت اسلامی، به معنای انکار جامعیت، جاودانگی و ضرورت اجرای احکام اسلام است (همو، ۱۳۷۳: ص ۱۵-۲۰). بر این اساس، امام معتقد است، حکومت اسلامی که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله ﷺ است، از احکام اولیه اسلام و مقدم بر تمام احکام فرعیه دین است (همو، ۱۳۶۸، ج ۲: ص ۱۷۰ و ج ۲: ص ۴۷۱). اعتقاد امام به ضرورت وجود حکومت دینی تا جایی است که معتقد است حکومت در نظر مجتهد واقعی فلسفه عملی تمامی فقه در تمامی زوایای زندگی بشریت است. حکومت، نشان‌دهنده جنبه عملی فقه در برخورد با تمامی معضلات اجتماعی، سیاسی، نظامی و فرهنگی است و فقه نیز، تئوری واقعی و کامل اداره انسان از گهواره تا گور است (همان: ج ۲۱: ص ۲۸۹).

۲-۴. تمایز حکومت دینی از سلطنت

از دیدگاه امام خمینی، نقطه عطف آغاز انحراف و افول تمدن اسلامی از نظر تاریخی، جلوگیری از تشکیل حکومت اسلامی پس از رحلت پیامبر ﷺ و دگرگونی در اساس حکومت و تبدیل شدن حکومت اسلامی به سلطنت و پادشاهی است. اوج این انحراف توسط بنی‌امیه صورت گرفت که حکومت اسلامی را دگرگون و تبدیل به سلطنت کردند، بنی‌عباس نیز راه آنان را ادامه دادند و پس از آن نیز غالباً همین روش ادامه یافت. بدین ترتیب، حکومت اسلامی کاملاً وارونه و سلطنتی شد و به صورت شاهنشاهی‌های ایران و روم و فراعنه مصر درآمد. رژیم حکومتی و سیاست آنان، ضد اسلام بود و بیشتر برنامه‌های حکومت آنان با اسلام تعارض داشت (همو، ۱۳۷۳: ص ۲۵-۲۶). بدین سان، حکومت اسلامی از نظر شکل و ماهیت دچار دگرگونی و انحراف گردید و این انحراف بنیادین، زمینه را برای انحرافات دینی در سایر حوزه‌ها به‌ویژه انحطاط فرهنگی و عقیده فراهم نمود. علت تداوم این وضعیت، سُستی و عدم قیام مسلمانان در برانداختن حاکمان نالایق، تمجید و تملق‌گویی آنان و عدم تبیین نظریات و نظامات اسلامی بود. بدین ترتیب، نفوذ و حاکمیت اسلام در جامعه کم شد؛ جامعه اسلامی دچار تجزیه و ناتوانی؛ احکام اسلام تعطیل و دچار تغییر و دگرگونی شد. به اعتقاد امام، عدم وجود رهبر و حکومت

صالح در رأس جامعه اسلامی، عامل اصلی همه این آسیب‌ها و انحرافات به شمار می‌رود (همان: ص ۳۲).

۳-۴. جامعه عمل‌پوشاندن به نظریه حکومت اسلامی

باور امام به ضرورت تشکیل حکومت دینی، صرفاً محدود به حوزه نظر نماوند و در بعد عملی نیز با تشکیل نظام سیاسی دینی بدان جامعه عمل‌پوشانید. امام خمینی به عنوان بنیان‌گذار یک حکومت دینی در دوره معاصر، تمدن را با حکومت دینی پیوند زده و حکومت اسلامی را مساوی با پیشرفت و تمدن دانسته است (همو، ۱۳۶۸، ج ۵: ص ۶۹). ایشان تشکیل حکومت اسلامی را گامی اساسی در راه تحقق تمدن اسلامی می‌داند و معتقد است؛ بدون تشکیل حکومت، بسیاری از احکام و قوانین دین در جامعه تحقق نمی‌یابد. بر این اساس، هدف نهضت اسلامی را حرکت به سمت برپایی یک تمدن صحیح - همان تمدن الهی و رسول‌اللهی - می‌داند (همان: ج ۶: ص ۳۴۳). از این منظر، یکی از اهداف اصلی حکومت اسلامی، تحقق تمدن اسلامی است. عدم تحقق عملی احکام و قوانین دین منجر به عدم تحقق نظامات اسلامی گردیده و نتیجه این فرایند، به عدم شکل‌گیری تمدن دینی خواهد انجامید.

۴-۴. ولایت فقیه و حکومت دینی

تفاوت اصلی امام با دیگر عالمانی که نظریه حکومت اسلامی را مطرح نموده‌اند، علاوه بر تحقق عملی این نظریه، در پیوند حکومت دینی با ولایت فقیه است. امام معتقد است، چنان‌که در عصر پیامبر اکرم ۹، رهبری این حکومت بر عهده شخص آن حضرت و پس از آن نیز در عصر حضور، بر عهده ائمه معصومین : بوده، در دوران غیبت نیز باید بر عهده عالمان دین باشد تا بتوانند قانون الهی را در جامعه پیاده نمایند. به اعتقاد ایشان، منشأ اصلی حاکمیت در حکومت اسلامی، تنها خداوند است و قانون و فرمان خدا بر همه اجزا و افراد آن حاکم است و همه تابع این قانون هستند.

از آن‌جا که اسلام و قوانین الهی، اصل محوری در این نوع حکومت است، طبعاً کسانی که در رأس این هرم قرار می‌گیرند نیز باید عالم به این قوانین و متعهد به اجرای آن باشند

(همو، ۱۳۷۳: ص ۳۴-۳۸). از آن جا که بر مبنای امام، تشکیل حکومت دینی، گام نخست و ضروری برای بنیان‌گذاری تمدن دینی است، تحقق این حکومت جز توسط عالمان دین و کسانی که آگاه به قوانین اسلام هستند، میسر نمی‌باشد. اگر حکومت در دست غیر عالمان دینی باشد، به دلیل عدم شناخت کامل و درست از دین، طبعاً نمی‌تواند اسلام و قوانین آن را - چنان‌که شایسته است - در جامعه پیاده نمایند. بنابراین، در منظومه فکری امام خمینی، تشکیل حکومت دینی با هدایت و راهبری عالمان دین، در تحقق تمدن اسلامی نقش اساسی دارد.

۴-۵. نقش مردم در تحقق حکومت دینی

در منظومه فکری امام خمینی، مردم نقش اساسی در تشکیل و استمرار حکومت دینی دارند؛ به گونه‌ای که اساساً بدون حضور و مشارکت مردم، حکومت دینی محقق نمی‌گردد. امام، اراده مردم را تابعی از اراده خداوند می‌داند که هنگامی که در مسیر الهی قرار می‌گیرند، به وسیله آن همه امور میسر می‌گردد (همو، ۱۳۶۸، ج ۱: ص ۳۲۳). تأکیدهای مکرر و مؤکد ایشان بر جایگاه و نقش مردم در نظام سیاسی، نشانگر اهمیت ویژه این موضوع است. آنچه از سخنان حضرت امام، به دست می‌آید، این است که مردم نقش‌های بسیار گسترده‌ای در حکومت دارند. از جمله این نقش‌ها، می‌توان به حق تعیین سرنوشت خود (همان: ج ۵: ص ۳۷؛ ج ۸: ص ۳۸۴؛ ج ۱۲: ص ۱۸۲)، ایفای نقش مسئولانه در حکومت (همان: ج ۱۰: ص ۱۰۹ و ج ۱۳: ص ۱۶۰)، مشارکت سیاسی (همان: ج ۴: ص ۴۹۲)، پشتوانه حکومت (همان: ج ۱۱: ص ۴۵۹)، اتکای حکومت بر آراء مردم (همان: ج ۲۰: ص ۴۵۹ و ج ۱۱: ص ۳۴) نظارت بر امور سیاسی، اجتماعی (همان: ج ۸: ص ۵؛ ج ۱۳: ص ۱۹۳ و ج ۱۵: ص ۱۷) و نقش‌های بسیار دیگری اشاره نمود که در سخنان ایشان آمده است. این تأکیدها، نشانگر آن است که اگرچه حکومت دینی از دیدگاه امام خمینی، ریشه در دین دارد و به عبارتی مشروعیت آن برخاسته از دین و خداوند است؛ اما تحقق آن، بدون حضور و ایفای نقش مردم ممکن نیست. بر این اساس، مردم با این ایفای نقش در تشکیل حکومت دینی، در حقیقت گام مهمی را در تشکیل تمدن دینی بر می‌دارند.

۴-۶. امت واحده و تمدن فراگیر اسلامی

آرمان امام خمینی، تحقق تمدن اسلامی در گسترده‌ترین سطح آن است؛ چنان که تمدن اسلامی در صدر اسلام و قرون نخستین چنین بود و امام نیز با نیکی از آن یاد می‌کند. بر اساس چنین تفکری است که راهبرد وحدت، یکی از مهم‌ترین موضوعات در اندیشه امام خمینی به شمار می‌رود که تحقق آن را شرط ضروری برای گذر مسلمانان از موانع و گردنه‌های عقب‌ماندگی و رسیدن به قله‌های پیشرفت و تمدن می‌داند. با توجه به شناخت عمیق امام از آسیب‌های جبران‌ناپذیر تفرقه در جهان اسلام، در مواقع گوناگون و به کرات، تفرقه و اختلاف میان مسلمانان را از عوامل اصلی عقب‌افتادگی مسلمانان برمی‌شمارد (همان: ج ۴: ص: ۵۴۷ و ج ۷: ص: ۱۸۵-۱۸۶) و اساس پیشرفت را تعهد به اسلام و وحدت کلمه دانسته (همان: ج ۹: ص: ۱۹۱) و دعوت به وحدت را تکلیف دینی همه مسلمانان می‌داند (همان: ج ۸: ص: ۶۹).

امام خمینی، تحقق وحدت را در قالب تشکیل امت واحده اسلامی دنبال می‌کند و هدف اسلام را اتحاد ملل مختلف و ایجاد امت بزرگ اسلامی می‌داند (همان: ص: ۱۰۲). بر این اساس است که ایشان با ملی‌گرایی مخالف است و آن را از عوامل ایجاد اختلاف در جامعه اسلامی و یکی از موانع عمده در راه وحدت امت اسلامی می‌داند که غالباً توسط دولت‌های استعماری به جوامع اسلامی تزریق شده است (همان: ج ۱۳: ص: ۸۷). از نظر ایشان، ملی‌گرایی عامل بدبختی مسلمانان است؛ زیرا ملل مسلمان را در مقابل هم قرار می‌دهد (همان: ج ۱۸: ص: ۸۷). علاوه بر ملی‌گرایی، فرقه‌گرایی نیز از موانع مهم در راه وحدت مسلمانان به شمار می‌رود. امام، عامل بسیاری از این اختلافات را دشمنان اسلام می‌داند که با این اقدامات در صدد تضعیف اسلام هستند.

از دیگر عوامل بنیادین در انحطاط تمدن اسلامی در گذشته و در مسیر تحقق آن در آینده؛ تفرقه و اختلافات مذهبی، سیاسی و قومی در جهان اسلام - اعم از تفرقه میان دولت‌ها، ملت‌ها و دولت‌ها، بین مسلمانان و فرقه اسلامی و یا حتی میان مسلمانان و غیر مسلمانان - است که عموماً ناشی از ضعف داخلی است، اما غالباً به وسیله استعمارگران ساماندهی و مدیریت می‌شود. نفوذ اجانب در جهان اسلام نیز از رهگذر عدم لیاقت و ضعف حاکمان مسلمان حاصل گردید. اگرچه سرآغاز این نفوذ، صورت نظامی و اهداف

سیاسی و اقتصادی داشته است، اما با مواجهه با مقاومت مسلمانان، صبغه فرهنگی و دینی به خود گرفت. آنان اسلام و ایمان مسلمانان را عامل اصلی سد راه نفوذ خود دیدند و از این رو، با تحریف دین و تحدید آن به قلمرو فردی و اخلاقی، در صدد نابودی اساس دین مسلمانان برآمدند (همان: ج ۱: صص ۸ و ۳۷۴). به اعتقاد امام خمینی، راه اصلی خروج از این انحطاط، بازگشت به خویشتن و فرهنگ اصیل اسلامی است (محمدی، ۱۳۸۷: ص ۲-۳).

امام خمینی علت اصلی انحطاط تمدن اسلامی را دوری و بی خبری مسلمانان از تعالیم حیات بخش اسلام (همان: ج ۴: ص ۴۸). عمل نکردن به دین و فاصله گرفتن از آن در ابعاد مختلف سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی می داند. ایشان معتقد است، اسلام در تاریک ترین ادوار تاریخ، نورانی ترین تمدن ها را به وجود آورد و پیروان خود را به اوج عظمت و اقتدار رساند؛ اما زمانی که همان پیروان از تعالیم آن چشم پوشیدند، طبیعی بود که عظمت گذشته خود را از دست بدهند و به روزگار تاریک بیفتند (امام خمینی، ۱۳۶۸، ج ۲: ص ۱۱۷). بنابراین راه بازگشت به شکوه تمدنی، بازگشت به دین و احیای آن در زوایای مختلف حیات فردی و اجتماعی مسلمانان است.

نتیجه گیری

بنابر آنچه در این نوشتار ذکر شد، در اندیشه امام خمینی، پیوندی ناگسستنی بین اسلام و تمدن وجود دارد، اما نه هر تمدنی. در اندیشه امام، دو تصویر از تمدن ارائه گردیده که در یکی زیست غیرالهی و مادیات و در دیگری زیست الهی و معنویات غلبه دارد. از دیدگاه امام خمینی، اسلام با تمدن به مفهوم نخست، هیچ گونه پیوندی ندارد و مخالف آن است، اما مفهوم دوم که همان مفهوم حقیقی تمدن از دیدگاه ایشان است، در اسلام به صورت تام آن وجود دارد. با چنین نگرشی است که ایشان معتقد است اسلام در بالاترین مراتب تمدن قرار دارد. از نگاه امام، برخلاف برخی ادیان دیگر، به دلیل جامعیت و قلمرو حداکثری دین اسلام، ظرفیت تمدن سازی در آن، در بالاترین و گسترده ترین سطح آن وجود دارد. بزرگ ترین شاهد این مدعا نیز تحقق عینی و تجسم عملی تمدن اسلامی در گذشته است که اسلام توانست یکی از بزرگ ترین تمدن های بشری را به دنیا عرضه نماید؛ اگرچه این تمدن، در اثر عواملی دچار افول و انحطاط گردید که مهم ترین عامل آن، دوری از دین و

انحراف از مسیر حقیقی آن است. امروز نیز راه بازگشت به آن شکوه تمدنی، بازگشت به دین، همراه با قرائتی پویا از آن و سوق دادن آن به عرصه عمل و پیاده‌سازی آن در حیات اجتماعی مسلمانان است و تشکیل حکومت دینی یکی از گام‌های اساسی در این مسیر به شمار می‌رود. از دیدگاه امام، اسلام، دینی است که با سیاست پیوند تنگاتنگی دارد و تشکیل حکومت نیز یکی از ضرورت‌ها برای تحقق دین در حیات اجتماعی مسلمانان است. با چنین اعتقادی، حضرت امام نظریه حکومت اسلامی را مطرح و پس از انقلاب اسلامی بدان جامه عمل پوشاند. تحقق تمدن فراگیر اسلامی، آرمان امام خمینی است که با عبور از اختلافات قومی، سیاسی و فرهنگی و اتحاد حول محور دین و تشکیل امت دینی در گسترده‌ترین سطح آن محقق خواهد گردید. از دیدگاه امام، راه تمدن‌سازی آینده مسلمانان نیز نه از رهگذر تمدن غرب، بلکه از درون جوامع اسلامی می‌گذرد و بر بنیان دین و فرهنگ جوامع اسلامی شکل می‌گیرد.



کتابنامه

۱. ابن‌نبی، مالک (۱۹۹۲)، شروط النهضة، ترجمه: عمر کامل مسقاوی و عبدالصبور شاهین، دمشق: دارالفکر.
۲. امام خمینی، سیدروح‌الله (۱۳۶۸)، صحیفه نور، تهران: سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی.
۳. _____ (۱۳۷۱)، لذت فلسفه، ترجمه: عباس زریاب خوبی، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۴. _____ (۱۳۷۳)، ولایت فقیه، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۵. _____ (۱۳۷۷ الف)، شرح چهل حدیث، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۶. _____ (۱۳۷۷ ب)، شرح حدیث جنود عقل و جهل، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۷. بابایی، حبیب‌الله (۱۳۹۳)، «پیوستگی در تمدن اسلامی»، نقد و نظر، ش ۷۴، ص ۵۸-۳۳.
۸. _____ (۱۳۹۵)، «چیستی تمدن در فلسفه؛ عناصر ماهوی تمدن در نظریه‌های برخی فیلسوفان معاصر»، نقد و نظر، ش ۸۴، ص ۱۰۵-۸۲.
۹. توین بی، آرنولد (۱۳۷۳)، «نقش دین؛ گفتگوی توین بی و ایکه دا»، ترجمه: محمدجواد زاهدی، دوفصلنامه هفت آسمان، ش ۷، ص ۴۴-۲۱.
۱۰. جابر، حسن (۱۴۱۰ ق.)، «نظرة فی مسار المخططين الاسلامی و الغربی للحضارة و التاريخ»، مجلة المنطلق، ش ۶۲.
۱۱. خفاجی، محمد عبدالمنعم (۱۹۸۲ م)، الاسلام و الحضارة الانسانية، بیروت: دارالکتب البنانی.
۱۲. دورانت، ویلیام جمیز (۱۳۹۱)، تاریخ تمدن، ترجمه: حسن کامیاب و دیگران، تهران: بهنود.
۱۳. شبانه، محمد کمال (۱۴۲۹ ق.)، الاسلام، فکراً و حضارة، قاهره: دارالعالم العربی.
۱۴. العقاد، عباس محمود (۱۹۹۹)، الاسلام و الحضارة الانسانية، قاهره: دارالنهضة للطباعة و النشر و التوزيع.
۱۵. عماره، محمد (۲۰۰۵)، هذا هو الاسلام؛ الدین و الحضارة و عوامل امتیاز الاسلام، قاهره: مکتبه الشروق الدولیه.

۱۶. فوزی، یحیی و محمودرضا صنم‌زاده (۱۳۹۱) «تمدن اسلامی از دیدگاه امام خمینی»، فصلنامه تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، ش ۹، ص ۷۳-۸۶.
۱۷. محمدی، حسن (۱۳۸۷)، «خودباختگی و خودباوری از دیدگاه امام خمینی»، فصلنامه پژوهش‌های مدیریت راهبردی (بصیرت سابق)، ش ۱۹ و ۲۰، ص ۳۴-۵۰.
۱۸. نادر، انس (۲۰۱۱)، الفطره الالهیه و اشکال الحضاره: دراسه نفسیه و فلسفیه فی سلوک و حضاره الانسان، دمشق: دار کنعان.
۱۹. همتی گلپان، عبدالله (۱۳۹۳)، «بررسی دیدگاه‌های عمده مارشال هاجسن در مورد تاریخ و تمدن اسلامی»، نشریه معرفت، ش ۱۹۶.
۲۰. همتی، همایون (۱۳۹۰)، «رابطه دین و تمدن»، ویژه‌نامه نهمین هم‌اندیشی نمایندگان فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در خارج کشور، سال اول، شهریورماه.

